

## Analysis of the relationship between freedom and Bildung in Fichte's early and late thought and its relationship with social unity and cosmopolitanism

Farzad Kiani<sup>1\*</sup>, Parvaneh Valavi<sup>2</sup>

<sup>1</sup> PhD student in Philosophy of Education, Faculty of Educational Sciences and Psychology, Shahid Chamran University of Ahvaz, Ahvaz, Iran

<sup>2</sup> Associate Professor, Department of Educational Sciences, Faculty of Educational Sciences and Psychology, Shahid Chamran University of Ahvaz, Ahvaz, Iran

---

### Article Info ABSTRACT

---

**Article type:**  
**Research Article**

**Received:**  
**16/08/2022**  
**Accepted:**  
**02/03/2023**

Bildung in Fichte's philosophy is related to his general ideas in practical philosophy, especially with his interpretation of the importance of social unity to shape the members of the society and the influence of moral rules in people's lives. Also, Fichte's cosmopolitan desire for human flourishing is influenced by his thoughts on cultivating a model nation. His thought direction is not in line with a racist point of view and in his thought he encourages people to form a single society with the component of humanity and freedom. In his early thought, Fichte seeks to form a collective Bildung through the issue of freedom in the position of interpersonal harmony, and in his late thought, with the help of freedom and a new definition of knowledge, he wants to cultivate a model nation that is be an objective example in front of other nations in order to create a cosmopolitan world. The method of this research is qualitative, and the description and analysis of the relationship between freedom and Bildung in Fichte's thought has been done with the documentary-analytical method, and the research data has been collected in a documentary way. The result of this research wants to show that Fichte, with his definition of human freedom and its relationship with Bildung, places the ultimate goal of man as absolute thought and free will, which is the creator of harmony between people. When the center of human development and prosperity is self-awareness and freedom, there is no longer an outside goal for which conflict is formed among people, and the principle of unity among people is realized.

**Keywords:** Nation, cosmopolitan, Bildung, reflection; thinking, Fichte.

---

**Cite this article:** Kiani, Farzad & Valavi, Parvaneh (2022). Analysis of the relationship between freedom and Bildung in Fichte's early and late thought and its relationship with social unity and cosmopolitanism. *The Quarterly Journal of Western Philosophy*. Vol. 1, No. 3, pp. 73-88.

DOI: 10.30479/wp.2023.17716.1023

© The Author(s).

**Publisher:** Imam Khomeini International University



---

\* Corresponding Author; **E-mail:** farzadkiani84@gmail.com



## فصلنامه

فلسفه غرب

سال اول، شماره سوم، پاییز ۱۴۰۱

شاپا چاپی: ۲۸۲۱-۱۱۶۴

شاپا الکترونیک: ۲۸۲۱-۱۱۵۴



### تحلیل رابطه آزادی با بیلدونگ در اندیشه متقدم و متأخر فیشته

### و نسبت آن با وحدت اجتماعی و امر جهان‌وطنی

فرزاد کیانی<sup>۱</sup>، پروانه ولوی<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> دانشجوی دکتری فلسفه تعلیم و تربیت، دانشکده علوم تربیتی و روانشناسی، دانشگاه شهید چمران اهواز، اهواز، ایران  
<sup>۲</sup> دانشیار گروه علوم تربیتی، دانشکده علوم تربیتی و روانشناسی، دانشگاه شهید چمران اهواز، اهواز، ایران

#### اطلاعات مقاله چکیده

نوع مقاله:

مقاله پژوهشی

دریافت:

۱۴۰۱/۰۵/۲۵

پذیرش:

۱۴۰۱/۱۲/۱۱

«بیلدونگ» در فلسفه فیشته با ایده‌های کلی او در فلسفه عملی، به‌ویژه با تفسیرش از اهمیت وحدت اجتماعی برای شکل‌دهی به افراد جامعه و تأثیر قواعد اخلاقی در زندگی افراد مرتبط است. همچنین تمایل جهان‌وطنی فیشته برای شکوفایی انسان‌ها تحت تأثیر افکار او در پرورش ملت الگو قرار دارد. جهت فکری او در راستای نگاه نژادپرستانه نیست و در اندیشه خود افراد را به سمت شکل‌دهی یک جامعه واحد از طریق مؤلفه انسانیت و آزادی، ترغیب می‌کند. فیشته در اندیشه متقدم خود به دنبال این است که از طریق امر آزادی، یک بیلدونگ اجتماعی در مقام هارمونی میان‌فردی را شکل دهد و در اندیشه متأخر خود به کمک آزادی و تعریفی جدید از دانش، می‌خواهد یک ملت الگو را پرورش دهد تا نمونه‌ای عینی پیش روی دیگر ملت‌ها باشد و از این طریق، یک جهان‌وطن را به وجود آورد. روش پژوهش حاضر، کیفی است و با روش اسنادی-تحلیلی، به توصیف و تحلیل رابطه آزادی و بیلدونگ در اندیشه فیشته پرداخته و داده‌های پژوهش، به روش کتابخانه‌ای گردآوری شده‌اند. نتیجه این پژوهش می‌خواهد نشان دهد که فیشته با تعریفی که از آزادی انسان و ارتباط آن با بیلدونگ ارائه می‌کند، غایت انسان را اندیشه مطلق و اراده‌ای آزاد قرار می‌دهد که سازنده هارمونی میان افراد است. وقتی محور پرورش و شکوفایی انسان خودآگاهی و آزادی باشد، دیگر غایتی در بیرون وجود ندارد که به‌خاطر آن در میان افراد تضاد شکل بگیرد و اصل وحدت میان افراد محقق می‌شود.

**کلمات کلیدی:** ملت، جهان‌وطن، بیلدونگ، تأمل، تفکر، فیشته.

استاد: کیانی، فرزاد؛ ولوی، پروانه (۱۴۰۱). «تحلیل رابطه آزادی با بیلدونگ در اندیشه متقدم و متأخر فیشته و نسبت آن با وحدت اجتماعی و امر جهان‌وطنی». *فصلنامه فلسفه غرب*، سال اول، شماره سوم، ص ۸۸-۷۳.

DOI : 10.30479/wp.2023.17716.1023



حق مؤلف © نویسندگان.

ناشر: دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)

## مقدمه

در این مقاله، ابتدا جایگاه «بیلدونگ»<sup>۱</sup> در اندیشه متأخر فیشته بررسی می‌شود، زیرا نظام تعلیم و تربیت در آن، شکلی ساختارمند و جهان‌وطنی به خود می‌گیرد. اما در نهایت، دیدگاه متأخر فیشته را با تفکر متقدم او که محور آن آزادی مطلق است، مقایسه می‌کنیم تا مشخص شود که آیا بیلدونگ در اندیشه متأخر فیشته به‌عنوان یک نظام و ساختار هستی‌شناسانه، با برداشت او از آزادی مطلق در فلسفه ابتدایی‌اش، در تضاد است یا دو دوره فکری مذکور هم‌پوشانی دارند.

فیشته در کتاب *خطابه‌ای به ملت آلمان*، نظریه‌ای درباره خودسازی روحانی و اخلاقی بیان می‌کند که اساس دیدگاه او برای نوسازی ملی، پس از فتح و اشغال بیشتر اروپا توسط ناپلئون است. معیار تفکر فیشته متأخر، یک دیدگاه جهان‌وطنی<sup>۲</sup> است، اما این تفکر مبتنی بر ساخت یک ملت الگو (از نظر وی، آلمان) است و شکل‌گیری این ملت الگو با تعریف جدید او از بیلدونگ، در معنای تربیت اجتماعی محقق می‌شود. «هدف این پروژه ایجاد نوع جدیدی از شهروند است؛ شهروندی که به‌طور قابل اعتماد، هم به گسترش آزادی و هم به حداکثر رساندن خیر عمومی متعهد باشد» (Breazale, 2016: 117). بنابراین، از نظر فیشته، آموزش جدید باید در مسیر توسعه اجتماعی و اصل آزادی باشد. «اساس پیشنهاد فیشته برای این شکل جدید از روحیه جمعی، روحی پرورش‌یافته به‌وسیله آزادی و مفهومی از آن به‌عنوان خودمختاری عقلانی است» (Ibid: 118) که جایگزین معنای رایج از آزادی به‌مثابه منافع شخصی می‌شود. با این مفهوم از آزادی، خودپنداره<sup>۳</sup> اساسی هر فرد در ارتباط با دیگری، بطور ضمنی یا تأملی، بر اساس اصل آزادی که پرورش‌یافته از فرایند بیلدونگ انسان است، شکل می‌گیرد. بر این مبنا، وظیفه نوینی که فیشته برای نهاد دانشگاه در نظر گرفته بود، باید فراتر از دانشگاه و به‌مثابه محلی برای یادگیری علوم و فنون رایج دانسته شود. «این آرمان نباید ما را غافلگیر کند، زیرا به نوعی عقلانیت که فراتر از شکل عقلانیت ابزاری که مشخصه فساد اخلاقی در آن سال‌ها بود، نیاز داشت» (James, 2015: 147).

فیشته عمیقاً متعهد به یک محور اصلی در دستور کار اصلاح‌طلبانه خود بود، اینکه کار نهایی دانشگاه به‌مثابه یک نهاد اخلاقی است (Fichte, 2015: xiii). تلاش فیشته در راستای پرورش و پیشرفت افراد در قالب حیات ملی، باعث شده اندیشه او در باب آموزش، با متفکرانی مثل همبولت و شلایرماخر متفاوت باشد و می‌تواند در قالب سیاسی بیان شود. این تفاوتی است بین برنامه آموزشی حکومتی فیشته، در مقابل برنامه‌های و همبولت که ماهیت لیبرال دارند (James, 2015: 147). در این راستا، فیشته متأخر در فرایند بیلدونگ، ابتدا تعریف خود از دانش و دانشگاه به‌عنوان محل تولید دانش ارائه می‌دهد، زیرا تعریف او از دانش، در دل خود، اصل آزادی اخلاقی و عشق را نیز محقق می‌سازد.

## پیشینه پژوهش

تحلیل موضوع بیلدونگ و بیان اندیشه جهان‌وطنی در فلسفه فیشته، فاقد پیشینه‌ای مشخص در زبان

فارسی است، اما در به زبان انگلیسی، آثاری در این باره موجود است که در این مقاله به عنوان منبع، از آنها بهره برده ایم.

## بحث و بررسی

### ۱. دانش ناب و رابطه آن با بیلدونگ

فیثته در تفکر خود، علاوه بر بهره بردن از اندیشه فیلسوفانی مثل کانت و شلینگ، در امر وحدت اجتماعی و جهان‌وطنی بیشتر تحت تأثیر فلسفه هردر بوده است. این تأثیرپذیری از دو حیث بسیار مهم است؛ یکی، تعریف بیلدونگ در معنای جمعی و دیگری، گفتگو، که ابزار ارتباط میان فردی برای رسیدن به وحدت اجتماعی است. پیش از هردر، کلمه بیلدونگ در معنای ذهنی آن، تقریباً به صورت فردی کاربرد داشت و به شکوفایی و تحصیلات فردی اشاره می‌کرد، اما در سال ۱۷۷۴، هردر کتاب *فلسفه تاریخی* را در راستای شکل‌دهی به موضوع انسانیت، منتشر کرد و در آن، بیلدونگ را در معنای بشریت به‌مثابه یک کل در سیر تکامل تاریخی به کار برد (Foster, 2018: 253). فیثته این دو مؤلفه اصلی فلسفه هردر را در اندیشه خود به کار گرفت، اما سعی داشت بازتعریفی از آنها در راستای امر وحدت اجتماعی ارائه دهد. فیثته پس از ترک ینا، همانند هردر، معتقد بود قومی مثل ژرمن، دارای روحی ذاتی هستند که ملت را جان می‌بخشد و با زبان آشکار می‌شود (Breazeale, 2016: 246).

در اندیشه فیثته یک طرح جهانی مقدرشده در تاریخ بشر آشکار می‌شود که در راستای عقلانیت و آزادی بیشتر در حرکت است (Ibid). بر این اساس، فیثته در بیان ماهیت بیلدونگ اجتماعی، در مرحله اول تعریف جدیدی از دانش ارائه می‌دهد و قوانین آنها را بر اساس کارکردشان برای انسان، بازتعریف می‌کند. دانش در ارتباط با انسان معنا پیدا می‌کند. او بر این باور است که ما دانشی نداریم که بتوان آن را بدون در نظر گرفتن ارتباط آن با انسان، تعریف کرد. اما پرسشی که مطرح می‌شود این است که اگر باید دانش بر اساس کارکرد آن برای انسان دسته‌بندی و قواعد آن تنظیم شود، پس چگونه فیثته غایت بیرونی در فرایند کسب دانش را نفی می‌کند؟ این موضوع در تفکر او به صورت یک پارادوکس ظاهر می‌شود. پاسخ این تناقض را باید در برداشت او از چیستی دانش دانست، زیرا در برداشت فیثته، دانش و کردوکار یا فعل هنجارمند،<sup>۴</sup> در کنار هم قرار می‌گیرند.

از نظر فیثته خردورزی نوعی کردوکار است، نه مطلقاً چیز بیشتری (Hoeltzel, 2019: 189). تعریف دانش بر اساس کردوکار آن، برای فروکاستن دانش به کارکرد بیرونی نیست، بلکه دانش، کارکردی اساسی در فلسفه فیثته دارد که همانا خودآگاهی<sup>۵</sup> انسان در سیر تأمل<sup>۶</sup> بر ساختار تفکر اوست، نه یک کارکرد ابزاری از دانش؛ این در مقابل تعاریف مرسوم از علم ابزاری قرار می‌گیرد. در نظام فلسفی فیثته، شناخت امور بر شهود عقلی<sup>۷</sup> استوار است و خود شهود عقلی، بر اساس تأمل بر ساختار تفکر تعین پیدا می‌کند. «رفلکشن» مد نظر

فیشته، بازتابی است از «من» بر «من» در شناخت خود انسان در مقام شناسنده حقیقت هستی و محوریت سوژکتیو در فرایند تفکر. فیشته با تقلیل دانش به طبیعت محض و تعین علی، به شدت مخالف است. هدف او از این مخالفت، اثبات آزادی رادیکال و خودقانون‌گذاری واقعی با توجه به فعالیت کسب معرفت است و عمل مبتنی بر چنین دانشی، آزادانه و خودبنیان است (Zöller, 2016: 157)، زیرا ذهن انسان توسط هیچ چیز خارج از خودش، محدود نمی‌شود (Fichte, 2021: 448).

این نگاه کلی به دانش، آن را به فلسفه نزدیک می‌کند، دانش مساوی با علوم تجربی را زیر سؤال می‌برد و به یک دانش ناب برای انسان بدل می‌شود. نزد فیشته، حقیقت دانش ناب به‌عنوان یک مؤلفه برای پی‌بردن به حقیقت انسان مطرح می‌شود که یک نگاه کل‌گرایانه را در دل خود دارد. از منظر دیگر، اگر کارکرد دانش یک خودآگاهی در انسان باشد، نظر و عمل به یکدیگر پیوند می‌خورند و دوگانگی نگاه کانت در معرفت عملی و نظری نیز از میان برداشته می‌شود. فیشته غایت بیلدونگ را همین خودآگاهی انسان قرار می‌دهد. این خودآگاهی تمام ابعاد معرفتی و هستی‌شناسی را در برمی‌گیرد، زیرا خود انسان مبدأ و مقصد دانش است. در نتیجه، علم‌آموزی باید در مسیر خودآگاهی در انسان و کسب دانش برای معرفت‌اندوزی باشد، نه به‌دست آوردن غایت بیرونی؛ مثلاً کسب دانش برای رسیدن به منفعتی مادی. ایده عشق به دانش برای خود دانش، در کنار مشخص کردن دانش حقیقی، یک اراده اخلاقی ناب را نیز به‌تصویر می‌کشد (James, 2015: 164)، زیرا باتوجه به این ایده، منفعت‌طلبی شخصی از کنش‌های ما کنار گذاشته می‌شود و هر شخص، انجام عمل برای غایت درونی یک امر را فرامی‌گیرد.

به نظر فیشته، شکل دادن به هر انسانی که می‌خواهد در این مسیر قرار گیرد، نیازمند فرایند بیلدونگ (تربیت) است که به‌کمک آن، انسانی فرهیخته، اخلاقی و آزاد خلق شود. این علاقه و عشق به دانش، درنهایت به آزادی اخلاقی در فلسفه فیشته نزدیک می‌شود، زیرا این عشق، غایت درونی دارد و در نتیجه، دارای شکلی آزاد است و استقلال به‌عنوان پیش‌شرط اخلاق، در آن محقق می‌گردد. هرچند بیلدونگ نزد فیشته با امر اخلاقی یکسان نیست، اما از این منظر اشتراکاتی دارند که می‌توان این امر را در بیلدونگ افراد دنبال کرد. از دید فیشته، راه مناسب برای پرورش بیشتر اراده افراد و شکوفایی ظرفیت انسان برای آزادی واقعی و عینی، کمک به آنها برای عشق ورزیدن و لذت بردن از امر خیر است. راه انجام این کار، جایگزینی عشق به خود (خودخواهی) با نوعی دیگری از عشق است؛ عشقی که به‌طور مستقیم امر خیر را هدف قرار می‌دهد (Breazeale, 2016: 41).

از نظر فیشته میل درونی افراد برای پیروی از قانون، اول باید تنها معطوف به عشق به خیر باشد، نه چیزی که برای ما منفعت دارد (Zöller, 2016: 262). از منظر دیگر، اگر در بیلدونگ (پرورش انسان) غایت بیرونی به‌عنوان هدف این فرایند کنار برود، افراد در راستای تربیت اخلاقی و آزادی قرار می‌گیرند و در این صورت، رذایل اخلاقی نیز از جامعه برچیده می‌شود. بر این مبنا، اگر انسان با این اصول پرورش یابد، این امور در آنها

حضور همیشگی خواهد داشت. عشق به انجام عمل خیر، نمونه چیزی است که ما آن را برای منفعت نمی‌خواهیم و لذتی که در انجام امر خیر وجود دارد، لذتی بنیادین است؛ وظیفه امر آموزش این است که آن را به محصلین به‌عنوان امری بی‌بدیل، بیاموزد (Fichte, 2009: 25).

## ۲. بیلدونگ و ایده وحدت اجتماعی

باید در نظر داشت که بیلدونگ نزد فیثته، شکلی هستی‌شناسانه دارد و می‌خواهد بر اساس آن جهان را به وحدت برساند، نه اینکه آن را به خود پرورش و یادگیری فردی محدود کند. بیلدونگ پلی است برای رسیدن به وحدت میان افراد، به‌وسیله الگوی مشخصی که او در نظر دارد. فیثته به مسئله بیلدونگ یک نگاه کل‌گرایانه دارد و قصد دارد افراد را در دل جامعه و به‌صورت یک کل، پرورش دهد. او در ساختار نظام اندیشه خود، به نقش بیلدونگ در وحدت اجتماعی و ملی توجه ویژه دارد.

از نظر ریشه‌شناسی، اصطلاح بیلدونگ از دو ایده متفاوت ترکیب شده است که بیانی از دو واژه لاتین «Imago-imitatio» و «Forma-Formatio» است؛ اولی بر فعالیت تولید یا شکل‌دهی به یک شیء عینی تأکید دارد و دومی، به رابطه میان تصویر اصلی و بازتولید آن (تصویر) اشاره می‌کند، که تصویری از تصویر اصلی است. بنابراین، بیلدونگ به‌معنای دو چیز است؛ اول، شکل دادن<sup>۱</sup> به یک شیء معین بر اساس قوانین خاص یا تنظیمی که باعث یک فرم (شکل) می‌شود و دوم، منقوش کردن یک تصویر، یعنی یک صورت دادن به‌نحوی که محصول نهایی تصویر شده، شباهت زیادی با الگوی اصلی، که دارای ارزش ناب است، داشته باشد (Bykova, 2020: 294).

فیثته از لغت پر کاربرد بیلدونگ در سنت فکری آلمان نیز تعریفی متفاوت ارائه می‌دهد که شکلی اجتماعی دارد. معنایی دوگانه در دل بیلدونگ وجود دارد که باید در فرایند پرورش انسان، هر دو اصل را در نظر گرفت؛ یعنی هم بعد عینی را باید مهم دانست و هم بعد غایی را، و به‌وسیله آن محصول عینی را با توجه به غایتش شکل داد. در اندیشه فیثته، چنانکه گفته شد، غایت انسان همان خودآگاهی و آگاهی از مطلق است و حقیقت انسان، خود را در تفکر آزادانه و بیلدونگ جمعی نمایان می‌سازد. بیلدونگ یکی از موضوعات مرکزی در فلسفه فیثته است و نقشی مهم در برخی نوشته‌های او دارد که برداشتی موقتی از این امر ارائه می‌دهند. در حالی که در بعضی نوشته‌های او، بیلدونگ مضمونی به‌مثابه خودپرورشی در راستای خودآگاهی برای پیشرفت فردی دارد، در کتاب *خطابه‌ای به ملت آلمان*، ترجیح می‌دهد بیلدونگ را در ابعاد اجتماعی به کار گیرد (Breazeale, 2016: 141).

بیلدونگ از دو حیث، عامل وحدت می‌شود: یکی، از نظر اجتماعی و دیگر، بعد فردی. در نگاه فیثته، معنای حقیقی بیلدونگ خود را درباره همراهی انسان‌ها با یکدیگر، در دل جامعه نمایان می‌کند و این همراهی، جزئی از طبیعت انسان بوده است (Ibid: 144). در بعد اجتماعی، پرورش افراد می‌تواند جامعه و کلیت انسانی را

به سمت وحدت ببرد و در بعد فردی، هرگونه دوگانگی در تفکر و عمل انسان را از میان بردارد و قوای معرفتی انسان را به وحدت برساند. در فلسفه متأخر فیشته، «ساختار معنایی بیلدونگ بر مفهومی کاملاً متمایز دلالت دارد. بیلدونگ صرفاً در معنای شکوفا و مقوم کردن خود<sup>۹</sup> نیست، بلکه فرایندی برای شکوفایی و دگرگونی حیاتی است که به صورت ذاتی یک افق جهانی را در برابر این خود (فرد) می‌گشاید (Bykova, 2020: 295). در اندیشه فیشته، هدف والایی که پیشاهنگ آموزش جدید است، هنجار کاملاً خودآیین عقلانی و جامعه‌ای است که شهروندان این هنجار را تحقق می‌بخشند. منحصر به فرد بودن علایق مشترک، چیزی است که فیشته به عنوان یک نتیجه مورد نظر بیلدونگ جدید، بر آن تأکید دارد و این همان تعریفی است که او از یک جامعه به دست می‌دهد؛ یعنی جامعه‌ای متشکل از افرادی خودآیین عقلانی که زندگی آنها به وسیله هنجارمندی قانون اخلاقی، تنظیم می‌شود.

اکنون ما ایده‌ای از راهی به‌است آورده‌ایم که از نظر فیشته، در آن عشق به وطن، اداره‌کننده کشور است. عشق به وطن تنها در صورتی می‌تواند بر یک کشور حکومت کند که انگیزه والاتری برای رضایت و تعهد سیاسی، نسبت به نظریه‌های قرارداد اجتماعی سنتی، ارائه دهد و باید حقیقتاً از آزادی حمایت و حفاظت کند؛ یعنی بستری بنیادین ارائه دهد که در آن، آزادی تحقق یابد. عشق به وطن می‌تواند بر یک کشور حکومت کند، اگر و تنها اگر، کشور یک جامعه واقعی<sup>۱۰</sup> باشد، به این معنا که اگر و تنها اگر، درجات بیشتری از آزادی و بیان اصیل، در آن حمایت و تسهیل شود. فیشته معتقد است تنها از این طریق می‌توان بازسازی ملی کرد (Breazeale, 2016: 129).

فیشته - در کتاب نظریه/اخلاق (۱۸۱۲) - ارتباط بین اخلاق و دانش را به وضوح بیان می‌کند. «ظرفیت درک ایده‌ها و اهداف فراتر از حوزه خصوصی فرد است و توسط دانش، بیان و الگوسازی می‌شود؛ کاری که مبتنی بر شناخت یک استدلال مشترک و دیدگاهی جهانی است» (Fichte, 2015: xiv). نزد فیشته، دانشگاه به عنوان خاستگاه اصلی تولید دانش، ساختاری کوچک از جامعه‌ای است که اگر بتوان، باید به وسیله مؤلفه‌های دانش و آزادی، یک کل منحصر به فرد در آنجا شکل داد. در مرحله بعد، نمونه‌ای از جامعه‌ای را داریم که دارای مشخصه‌های مورد نظر فیشته است و می‌توان جهان را با توجه به آن، به وحدت رساند. سیستم تربیتی (بیلدونگ)، قصد دارد شهروندی را بسازد که نشان‌گر شکل اجتماعی فضیلت اخلاقی باشد و می‌توان آن را در تئوری وظایف اخلاقی فیشته در ینا پیدا کرد؛ که در نهایت، ویژگی یک جامعه واقعی اخلاقی مورد نظر فیشته را مشخص می‌کند (James, 2011: 164).

### ۳. رابطه آزادی با بیلدونگ در اندیشه متقدم و متأخر فیشته

به نظر فیشته آزادی فقط لازمه فعل اخلاقی نیست، بلکه پیش‌نیاز هر عملی است. او در بازتعریف بیلدونگ، در بنیان نهادن یک سوژه ناب، به مسئله آزادی توجهی ویژه دارد و آزادی را در زندگی و فراگیری

دانش، با توجه به ساختار تفکر انسان تعریف می‌کند. فیثسته تمام ساختار فلسفی خود را بر «من» آزاد و «من» مطلق بنیان می‌گذارد. البته باید روشن کرد که برای فیثسته معنای آزادی در اخلاق و زندگی، با تفسیر کانت از این امر تمایز دارد.

در اینجا، شباهت‌هایی بین اخلاق فیثسته و کانت وجود دارد، اما تفاوت‌های قابل توجهی نیز دارند. عمیق‌ترین شباهت این است که هر دو فیلسوف، آزادی را بالاترین ارزشی می‌دانند که از طریق رعایت اخلاقیات و وظایف خاص تحقق می‌یابد و انسان وظایفی نسبت به خود و دیگران در جامعه دارد (Hoeltzel, 2019: 257, 258)، اما تفاوتی اساسی نیز در میان است. نزد فیثسته، آزادی تنها هدف هر فعلی در انسان است و تمام اعمال انسانی باید در راستای آزادی باشد. از نظر وی، «من» مطلقاً آزاد به این معنا، خود کنشی وضع‌کننده است. این (آزادی) وابسته به هیچ علتی نیست؛ حتی به خودش (Wood, 2016: 67). اما چون کنش ما در راستای جهان مادی است، تأثیر آن در جهان بیرونی بر اساس رابطه علت و معلول مشخص می‌شود. بنابراین، عمل آزاد در این جهان، در نسبت با بدن مادی معنا پیدا می‌کند؛ «من»<sup>۱۱</sup> بدون جسم غیرقابل تصور است و کنش میان افراد، در این صورت معنا ندارد. فیثسته اراده آزاد را نیروی ما برای عمل در دنیای بیرونی می‌داند، اما از آنجاکه قانون اخلاق را قانون علیت نمی‌داند، نمی‌پذیرد که اراده در مقام عمل، می‌تواند کاملاً آزاد باشد. در نتیجه، مفهوم اصلی فیثسته از آزادی، یک گذار آزاد از عدم تعیین به تعیین است که این گذار با آزادی همراه است. آزادی مطلق همراه با استقلال و خودبستگی است و کنش‌های (بیرونی) آن نمی‌تواند به چیزی جز خودش وابسته باشد (Ibid).

هدف از آزادی نزد کانت، بیشتر استفاده هدفمند از آن در انجام فعل اخلاقی است. از نظر وی عمل اخلاقی ما باید مبنایی عقلی داشته باشد، زیرا قاعده عقل است که می‌تواند ما را از طبیعت و قانون حاکم بر آن فراتر ببرد و نیاز عمل اخلاقی را که آزادی و خودمختاری است، برآورده کند. این آزادی و خودمختاری توسط عقل محقق می‌شود. بر این اساس کانت امیال و احساسات را در اخلاق کنار می‌گذارد و نظام اخلاقی خود را بر پایه عقل بنا می‌نهد. او معتقد است ارزش یک عمل اخلاقی، نه با فضیلت‌مند بودن فاعل عمل اخلاقی و نه غایت بیرونی آن عمل، ارتباط ندارد، بلکه اساس ارزش عمل اخلاقی اراده‌ای است که طبق قاعده و قانون عقل قرار داشته باشد؛ یعنی باید توجه کرد که اراده فاعل بر چه مبنایی فعل را انجام داده است. آیا این اراده تحت فرمان قانون عقل بوده، یا بر اساس امیال و احساسات و غایت بیرونی فعل انجام شده است؟ این را باید معیاری دانست که ارزشمند بودن عمل را از نظر اخلاقی مشخص می‌کند.

از نظر کانت، انسان موجودی خودمختار است. خودمختاری یا استقلال، متضمن دو نکته است: اول اینکه، انسان برای تعیین تکلیف اخلاقی خود به هیچ مرجع خارجی نیاز ندارد و دوم اینکه، ما در مراقبت از رفتار خود، توان مهار کردن افعال خود را داریم. به این ترتیب، انسان در تدوین نظامی اخلاقی برای خود، به منبع و موجودی دیگر نیازمند نیست. کانت آزادی را پایبندی به قانون عقل عملی<sup>۱۲</sup> که فراروی از قانون طبیعت



می‌کند، می‌داند و انجام تکلیف در این مسیر را مساوی با آزادی در نظر می‌گیرد، زیرا انسان با انجام عمل بر اساس قانون عقل عملی، از جبر قانون طبیعت رها می‌شود.

اما آزادی امری بنیادی در فلسفه فیشته است و همه چیز در اندیشه او، از آزادی و تعریف آزادی شروع می‌شود. فیشته اراده انسان را در ذات خودش، در نهایت آزادی می‌داند و بر این امر تأکید دارد که «قاعده اصلی در اراده این است که من اراده می‌کنم به‌خاطر اینکه من اراده کرده‌ام، زیرا اراده، مطلق و نامقید (آزاد) است» (Fichte, 2015: 113).

خودآگاهی به‌عنوان غایت انسان، امری نیست که بتوان آن را با یک فرمان، در جامعه نهادینه کرد، بلکه رسیدن به خودآگاهی نیازمند طی یک مسیر و فرایند است که آن مسیر را باید همان بیلدونگ انسان در نظر گرفت. در اندیشه فیشته، آزادی یک امر فردی نیست و نباید آن را از این منظر تفسیر کرد که هر فردی در جامعه می‌تواند دست به هر کاری بزند. اگر نگاه به بیلدونگ و آزادی به‌مثابه امری جمعی باشد، پس باید آزادی در انجام عمل را نیز امری کلی و بنیادین در نظر گرفت. به‌عنوان مهم‌ترین ابزار در تفکر فیشته، انسان باید از جامعه عمل پوشاندن به مهم‌ترین رسالت خود که وظیفه اخلاقی است، استفاده کند تا باعث شکوفایی خود و دیگران در جامعه شود. در حقیقت، پرورش دانش اخلاقی به‌معنای آموزش اصول اخلاقی در راستای حرکت فرد و جامعه به‌سوی رشد اخلاقی است (Bykova, 2020: 299). شکوفایی و آزادی به‌وسیله بیلدونگ افراد محقق می‌شود تا افراد مهارت خود را تجسم بخشند و بر روی استعدادهای خود کار کنند. برای فیشته حرکت به‌سوی هارمونی در خود و همچنین حرکت در مسیر فرهنگ جمعی و آزادی، در عالی‌ترین و معقول‌ترین شکل خود، وظیفه بیلدونگ اجتماعی است.

برداشت فیشته از رابطه بیلدونگ و آزادی را می‌توان به دو دوره فکری تقسیم کرد. این دو دوره فکری با توجه به تغییر نگرش او به بنیان‌های شناخت انسان از هستی، با توجه به کتاب *آموزه علم*<sup>۱۳</sup> (۱۷۹۴) و *علم دانستن*<sup>۱۴</sup> (۱۸۰۴) قابل تقسیم‌بندی به دو بخش متقدم، در ینا و متأخر، در برلین است. در دوره متأخر، فیشته طرح یک جهان‌وطن از طریق پیوند آزادی انسان و بیلدونگ اجتماعی را بنیان می‌گذارد. فیشته در فلسفه متقدم خود از بیلدونگ به‌مثابه هارمونی و شکوفایی جمعی سخن به میان می‌آورد، اما در اندیشه متأخر او، بیلدونگ با یک نظام آموزشی معین گره خورده است. در فلسفه فیشته متقدم، ما تا وقتی در آزادی محض هستیم که در مرحله اندیشه و تأمل، در حدود سوژه قرار داشته باشیم و وقتی آزادی با بنیان وجود انسان پیوند دارد، دیگر نباید برای آن به‌دنبال علت و قاعده بود، زیرا آزادی بخشی جدایی‌ناپذیر از خود انسان است و آزادی از طریق قوانین و قاعده عقل عملی محض دیگر معنایی ندارد، بلکه خود قاعده اخلاقی کانت مانع آزادی انسان است.

از نظر فیشته «چیزی که در درون آگاهی ما، قبل از استفاده از مفهوم اخلاق حضور دارد، آگاهی ما از آزادی خودمان است» (Fichte, 2005: 65). او در فلسفه متقدم خود به‌سمت تعریفی از آزادی گرایش پیدا

کرده که این آزادی از هرگونه ابژه تمیز داده می‌شود و به‌جای آن، در تأمل در تفکر سوژه نمایان می‌شود (Zöller, 1998: 75). فیخته کانت را از این نظر که بین فلسفه عملی و نظری تفکیک قائل شده، تحسین می‌کند ولی این امر را ناکافی می‌داند. از نظر فیخته، آزادی هرگونه الزام را نفی می‌کند، آزادی به‌صورت ذاتی با استقلال پیوند دارد و استقلال یعنی انسان وابسته به هیچ علت و عامل بیرونی نباشد (Beiser, 2002: 275). در نگاه فیخته، می‌توان تمام الزامات طبیعی در شناخت را کنار گذاشت و اگر فرض بگیریم که عمل آزادانه فقط در تفکر وجود دارد و انسان برای عمل آزادانه نیاز به هیچ علتی ندارد، پس غایت و هدف همه چیز، حالتی عقلانی برای انسان پیدا می‌کند. اما او در فلسفه متأخر خود، برای رسیدن به آزادی جمعی، به‌دنبال یک دستورالعمل<sup>۱۵</sup> تربیتی برای آزادی است که طبق آن، همگان در آزادی قرار باشند. اما برخلاف فلسفه اولش، این امر دیگر حالت میان فردی و دیگرپندارگی ندارد، بلکه سخن از یک آزادی همگانی برای رسیدن به وحدت از طریق بیلدونگ و تعریفی جدید از دانش، است.

به‌طور خلاصه، می‌توان گفت: آزادی در فیخته متقدم، آزادی فردی بر پایه خود پندارگی از خود و دیگر پندارگی از دیگری به‌عنوان سوژه مطلق است؛ بر پایه این منطق که اگر «من» از آزادی خود، خودآگاه هستم، پس باید آزادی من‌های دیگر را نیز به‌مانند خودم، محترم بدانم، زیرا در این صورت، همه افراد در آزادی زیست می‌کنند. این آزادی عامل شکوفایی و پرورش انسان‌هاست و از این نظر، آزادی با بیلدونگ جمعی نسبت برقرار می‌کند. اما در فلسفه متأخرش، فیخته سخن از یک آزادی همگانی به‌میان می‌آورد که طبق یک نظام تربیت اخلاقی مشخص و منسجم، بنا شده و دیگر به یک حالت دیگرپندارگی وابسته نیست. با اینکه در هر دو دوره فکری فیخته، محور تفکر او یک وجود مطلق است، اما در مرحله متقدم، یک سوژکتیوئه محض در امر شناخت ارائه می‌دهد که در آن، انسان محور حقیقت در عالم است. انسان وقتی به این حقیقت می‌رسد که حقیقت هستی به او پیوند خورده، و خود را به‌عنوان موجودی درک می‌کند که سازنده مقولات عقلی در شناخت عالم بیرون است، به این نتیجه می‌رسد که عالم بیرون، بدون او نمی‌تواند با حقیقت نسبت برقرار کند. فیخته در مبانی فلسفه استعلاتی خود، در واقع «من» مطلق را بنیان می‌گذارد که این «من»، نه «من» دکارتی یا کانتی، بلکه منی است که به خود، آگاه می‌شود؛ منی که سازنده حقیقت عالم است و این خودآگاهی حاصل شده در «من»، برای پایه یک فعل یقینی بنا شده که آن فعل، خودآگاه شدن از محوریت خود «من» در ساحت حقیقت هستی است. «اصل اساسی (در آموزه علم) قرار است پایه و اساس تمام یقین‌ها را فراهم کند. در نتیجه، باید فی‌نفسه و به‌خاطر خودش و از طریق خودش، یقینی باشد» (Fichte, 2021: 164).

خودآگاهی تنها فعل یقینی در جهان هستی است که در اوج آزادی قرار دارد، زیرا یک فعل خودبنیان در درون انسان است که وابسته به هیچ قیدی در عالم بیرون نیست و با هیچ غیرمنی<sup>۱۶</sup> نمی‌توان آن را محدود کرد. اگر یک موجود عاقل، خود را خودبسنده<sup>۱۷</sup> بداند، این دقیقاً همان پیش‌فرضی است که ما با آن (در

اخلاق) شروع می‌کنیم، در نتیجه لزوماً خود را آزاد می‌پندارد و این چیزی است که در (اخلاق) واقعاً اهمیت دارد؛ آزادی خود را تحت قانون خود پنداشتن (Idem, 2005: 54).

حال، این «من» (انسان) در یک تلاش بی‌پایان در زندگی قرار دارد و در مسیر حقیقت و آزادی، همیشه از سوی غیر «من» در هستی در حال حد زدن است و این در «من» تضادی درونی ایجاد می‌کند. از سوی دیگر، من تنها انسان در هستی نیستم، بلکه دیگرانی نیز وجود دارند که من با فراخوان<sup>۱۸</sup> آنها، هم از وجودشان آگاه می‌شوم و هم بر مهارت‌ها و آگاهی‌های خود می‌افزایم. فراخوان از جانب دیگری در فلسفه فیشته، عامل ارتباط میان افراد است که در این فراخوان انسان به خود پی‌می‌برد، زیرا در فراخوان، انسان خواست دیگری را یا رد می‌کند یا می‌پذیرد.

انسان فعالیت خود را با توجه به یک معیار خارجی تعیین می‌بخشد، اما این معیار خارجی «آن‌طور که فیشته، «فراخوان» می‌نامد، به گونه‌ای است که همیشه در مورد آزادی و فعالیت، تعیین‌کننده در مورد فرد است» (Bykova, 2020: 426)؛ به این معنا که موضوع فراخوان، فرایندی ضروری و علی است، اما این امر تحت قانون علیت قرار نمی‌گیرد. معیار خارجی در این مورد به این معناست که انسان باید دیگر سوژه‌ها را در آزادی کامل اراده در نظر بگیرد، زیرا در غیر این صورت، اولین نکته‌ای که در این میان محو می‌شود، این است که «من»، دیگر خود را به عنوان یک «من» آزاد نمی‌یابد. اما این موضوع تمام ماجرا در تعریف مفهوم فراخوان در فلسفه فیشته نیست. فراخوان از سوی دیگر، هم به «من» و هم به آگاهی دیگری وابسته است و به نوعی محدودیت برای «من» است، چون آزادی «من» وابسته به دیگری و فراخوان اوست. هیچ محدودیتی بدون چیزی که محدود کننده باشد، وجود ندارد. بنابراین سوژه باید به طور هم‌زمان، چیزی خارج از خود را به عنوان امر تعیین‌بخش خودش در نظر گیرد و در این زمینه، امر تعیین‌بخش نمی‌تواند چیزی جز یک موجود عاقل باشد، اما چنانکه فیشته می‌گوید، موجود عاقل نمی‌تواند خود را چنین فرض کند، مگر در پاسخ به فراخوانی که از او می‌خواهد آزادانه عمل کند (Ibid).

در نتیجه، در فرایند فراخوان، انسان هم از خود به آگاهی می‌رسد و هم وجود دیگری را درمی‌یابد. این استدلال در تفکر فیشته متقدم، مبنای دیالوگ میان فرد و فهم دیگری است. من وقتی به کمال می‌رسم که در همان لحظه، دیگران را در درون خودشان در حالت کمال پندارم. در نتیجه، کمال هر فرد، شکلی درونی ندارد، بلکه شکلی میان‌فردی و اجتماعی پیدا می‌کند. فراخوان، یک شرط ضروری برای خودآگاهی است. من هرگز به خود فی‌نفسه‌ام پی‌نمی‌برم، مگر خودم را در درونم برای انجام عمل آزادانه، فراخوان کنم (Wood, 2016: 93). در ارتباط با دیگری و پی‌بردن به وجود دیگری نیز شرایط همین گونه است؛ تا زمانی که ارتباط بین افراد برقرار نشود، انسان به خودآگاهی درونی از خود و آگاهی به امور بیرونی، نمی‌رسد.

در فرایند پرورش انسان، بیلدونگ تصویری از یک هارمونی است؛ با توجه به اینکه وجود ما در تنش بین آزادی در من و محدودیت به وسیله غیر من، قرار دارد. بر این اساس است که در فلسفه فیشته متقدم،

بیلدونگ وظیفه انسجام و هارمونی درونی و میان‌فردی را بر عهده دارد و ارتباط میان افراد در یک فراخوان، عامل شکوفایی و پرورش افراد یک جامعه است.

ابعاد متفاوت و مختلف بیلدونگ را می‌توان در فلسفه ابتدایی فیخته به چندگونه تقسیم کرد: اول، بیلدونگ را می‌توان به‌عنوان یک پرسه فهم کرد. دوم، بیلدونگ به‌هیچ وجه، ابزاری برای پیوستگی در رویدادهای بیرونی نیست، بلکه ذاتاً پروسه‌ای برای رساندن انسان به کمال است. سوم، بیلدونگ فرایندی است در ذات خود، بی‌پایان. در نتیجه، بیلدونگ را فیخته متقدم، باید فرایندی همیشگی در نظر گرفت.

فیخته در *علم دانستن* (۱۸۰۴)، وظیفه فلسفه را ارائه امر مطلق توصیف می‌کند که ظاهراً بر اصل نخستین اساسی تأکید دارد. با این حال، در *آموزه علم* (۱۷۹۴) نیز به این امر اشاره دارد که «باید» در یک سیستم، وابسته به تز مطلق است (Breazeale, 2008: 91)؛ یعنی حیات یک نظام فلسفی، وابسته به در نظر گرفتن امر مطلق در دل آن نظام است. اما با تغییر نگرشی که فیخته در فلسفه استعلایی و روش دیالکتیک خود در اندیشه نخستینش پیدا می‌کند، به سمت یک اصل پیشینی دیگر در فلسفه می‌رود تا تضاد «من» و «غیر من» را بتواند مرتفع سازد. در فلسفه نخستین، حقیقت هستی در «من»، در رابطه‌ای منطقی بر پایه این‌همانی ( $I=I$ ) معنا پیدا می‌کرد که در نهایت نیز سنتز «من» به «غیر من»، نه به یک اصل واحد و در برگیرنده هر دو، بلکه به خود «من» ختم می‌شود؛ یعنی یک سوژکتیوئه محض که مورد نقد شلینگ (Fichte & Schelling, 2012) و شلگل (Breazeale, 2010) واقع شد.

شلگل در نقد فلسفه فیخته متقدم، بر این نظر است که باید بین آگاهی مطلق و آگاهی انسان که حالتی سوژکتیوئه دارد، تمایز قائل شویم و آگاهی انسان را در نسبت با آگاهی مطلق، فهم کنیم. یک اصل که خارج از خود مطلق باشد را نمی‌توان مبنای مطلق دانست. همچنین قاعده نخستین که همان «من» مطلق است، نیز نسبتی با مطلق ندارد، زیرا یک قاعده فلسفی، مطلق بی‌کران را مقید یک اصل، و کرانمند می‌کند. موضوع دانش، نامتناهی است، اما این امر (نامتناهی بودن) بر مقولات معرفت‌شناسی دلالت ندارد؛ به بیان دیگر، بی‌کران به معنای نزدیک شدن به امر مطلق است. در نتیجه، قانون مطلق باید در دل مطلق باشد. شلگل معتقد است مشکل اساسی مفهوم یک اصل غیرمشروط این است که اگرچه خود به صورت غیرمشروط سیستم را پایه‌گذاری می‌کند، اما تمام اصول بعدی از آن سرچشمه می‌گیرد، اما خود آن، خارج از حدود و عناصر (آن سیستم) قرار دارد. ایده‌آلیسم به این معنا نیست که تمام واقعیت‌ها وابسته به «من» است، بلکه به این معناست که تمام واقعیت‌ها به عقلی مطلق در درون خود جهان، وابسته است (Beiser, 2002: 459).

از یک سو، فیخته در نسخه‌های اولیه خود از *آموزه علم*، ادعای خودبسنده‌گی برای «من» و خودآگاهی دارد. از سوی دیگر، به نظر می‌رسد در نسخه‌های بعدی، هنوز «من» نقشی تعیین‌کننده دارد، اما به وجود مطلق وابسته است، یا دست‌کم به شکل اساسی به آن مرتبط است؛ «من» اکنون فقط تصویری از امر مطلق است. افزون بر این، دانش بازتابی، باید خود را در مطلق فنا کند (Bykova, 2020: 236). از نظر ناقدان،

فیشته متقدم همه چیز را در هستی به یک سوپژکتیوته فروکاسته و خود سوپژکتیوته نیز محدود به یک فعل خودآگاهی است. نقدها به فلسفه فیشته، در تغییر نگرش او در بیان یک اصل پیشینی برای بنیان نهادن حقیقت هستی، مؤثر واقع شد و او نگاه خود را تغییر داد؛ در نتیجه، به دنبال یک دستگاه مطلق فلسفی بود تا بتواند از طریق روش فلسفی خود، اتحاد و وحدت را به جامعه بازگرداند. این اصل وحدت‌بخش را فیشته در فلسفه متأخر خود، خدا<sup>۱۹</sup> نام می‌گذارد که همه چیز در هستی، تصویری<sup>۲۰</sup> از اوست، اما خود خدا، چون در وحدت است، تصویری ندارد.

نزد فیشته، رابطه مطلق با آزادی این‌گونه تعریف می‌شود: آزادی با یک وجود مطلق خارج از «من» پیوند می‌خورد، اما این وجود، عینیت بیرونی به شکل ابژه ندارد. آگاهی حقیقی یعنی مفروضی وجود دارد، اما این مفروض، شکلی عینی ندارد و بر این فرض استوار است که یک اصل محض برای موجودات عینی نیاز است. حالا اگر این (حقیقت) آزادی خود را بالفعل کند و بستری به وجود آورد و موجود عینی دیگری خارج از «من» را پدید آورد، این فاعل یا حقیقت ناب، آفریدگار جهان است (Fichte, 2015: 28)؛ حال اینکه این عمل آزاد، دیگر وابسته به «من» مطلق نیست و ریشه در وجود مطلق دیگری دارد و پیروی و آگاهی از آن، نیازمند آشنایی و پرورش انسان برای شناخت امر مطلق است (Idem, 2005: 28).

درواقع، فیشته از یک دیالکتیک بر پایه استنتاج استعلایی، به سمت دیالکتیک بالارونده در رسیدن به خدا و پایین‌رونده در رسیدن به تعینات خدا در قالب تصاویر در هستی، تغییر روش می‌دهد و در روش‌شناسی به نگاه نوافلاطونی‌هایی مثل فلوطین، نزدیک می‌شود. فیشته از حدود سال ۱۸۰۰ به بعد، بر این امر تأکید داشت که خدا در ایده‌آلیسم «من»، امری متقدم است، زیرا «من» تنها تصویری از خداست. فیشته اغلب از به‌کار بردن واژه خدا امتناع می‌کند و اولویت او بکارگیری مطلق، هستی، زندگی و یگانگی است، تا به‌کارگیری واژه خدا (Bykova, 2020: 235).

آنچه در تلقی فیشته متأخر در باب رابطه آزادی با بیلدونگ، در این چرخش فکری تأثیرگذار است، مسئله وحدت ملی و فراملی از طریق بیلدونگ اجتماعی است، زیرا در فلسفه متأخر فیشته، وحدت وابسته به «من» محض نیست، بلکه طبق یک اصل پیشینی و خارج از «من» شکل گرفته است. این امر باعث می‌شود که فیشته در فرایند بیلدونگ انسانی نیز قائل به یک «دیسپلین پیشینی» در آموزش شود که در دوران متقدم اندیشه‌اش، شکلی میان‌فردی داشت. فیشته پرورش یک هویت ملی کاملاً جدید را پیشنهاد می‌کند که از تربیت شهروندان پدید می‌آید و هدف خودسازی روحانی<sup>۲۱</sup> آن، توسعه خودپنداره‌ای خاص، به‌عنوان یک فاعل و شهروند اخلاقی است (Breazeale, 2016: 119).

فیشته مسئله آزادی را در کتاب *نظریه اخلاق* (۱۸۱۲)، دوباره با توجه به چرخش فکری خود، بر پایه خدا یا مفهومی مطلق که خارج از «من» حضور دارد، بازتعریف می‌کند. «خداوند در اخلاق به‌عنوان یک اصل وجود دارد، اما نه به‌خاطر خود، در عوض، برای اینکه قانون اخلاق حفظ شود» (Fichte, 2005: 200).

آزادی‌ای که محور بیلدونگ در اندیشه متقدم فیثته بود، در فلسفه متأخرش با تغییر دیدگاه وی نسبت به آزادی، در تعریف او از بیلدونگ نقشی جدید ایفا می‌کند، زیرا در تفکر ابتدایی وی، آزادی، اصلی وابسته به «من» مطلق است، اما در اینجا، آزادی با توجه به وجود مطلق خارج از ما، معنا پیدا می‌کند. «ما در اینجا آزادی را مفروض نمی‌گیریم، بلکه آن را مشتق می‌کنیم؛ چیزی که به تنهایی به صورت مطلق وجود دارد» (Idem, 2015: 51). در حقیقت، در این دیدگاه، «من» و آزادی (من)، از مفهوم مطلق (خدا یا وجود مطلق) استنتاج می‌شود و جایی برای جبر (در عمل) باقی نمی‌ماند، زیرا آزادی محصول یک ضرورت مفهومی است (Ibid: xxx).

فیثته در کتاب *خطابه‌ای به ملت آلمان*، در دوران فکری پایانی‌اش فقط بر امر بیلدونگ ملی، ذیل محور آزادی و وحدت متمرکز می‌شود. او می‌خواهد با تربیت ملتی با توجه به یک دیسیپلین مشخص و قاعده‌ای فراتر از قاعده نخستین،<sup>۲۲</sup> کشور و در نهایت، جهان را وحدت ببخشید. البته نباید وجود یک دیسیپلین تربیتی را در فلسفه فیثته متأخر با یک قاعده جبری در فرایند بیلدونگ یکی دانست، زیرا از نظر وی، هر کس طبق این قاعده تربیت شود، همانند آنچه کانت در قاعده اخلاقی خود می‌گوید، در نهایت آزادی قرار دارد. این تعریف از بیلدونگ قاعده‌مند، فیثته متأخر را به نگاه اخلاقی کانت در باب قانون عقل عملی نزدیک می‌کند. حتی می‌توان گفت تلقی فیثته از بیلدونگ به نوعی دارای شباهت‌های زیاد با ملکوت غایب کانت در قانون اخلاق است. این تضاد بین آزادی مطلق و قاعده‌مندی تربیت انسان، باعث محدود شدن آزادی مطلق در فلسفه اول فیثته می‌شود؛ زیرا اراده انسان، به هیچ وجه نباید به وسیله اصل و قاعده‌ای خارج از خود، محدود شود. اما در فلسفه متأخرش، وضعیت متفاوت می‌شود، زیرا آزادی و وحدت، طبق قاعده مطلق شکل می‌گیرد که دیگر این مطلق، «من» مطلق دوره متقدم فلسفه فیثته نیست، بلکه وجود مطلق است به نام خدا که ما باید با پیش فرض مفهومی از او، در جست‌وجوی وحدت باشیم. این اصل وحدت جهان‌وطنی در پرورش انسان، اساس کار بیلدونگ متأخر فیثته است. در تفکر متأخر فیثته، انسان تصویری از خدایی است که خود خدا به علت وحدت، ظهور پیدا نمی‌کند، پس انسان به عنوان تصویری از خدا باید وحدت را در هستی متجلی کند و وظیفه ایجاد این وحدت، بر عهده یک نظام تربیتی و اخلاقی، ذیل محور آزادی است.

#### نتیجه

فیثته در هر دو دوره فلسفه خود، کارکرد بیلدونگ را فراتر از امری برای تربیت فردی انسان‌ها در نظر می‌گیرد. از نظر او، تعلیم و تربیت انسان علاوه بر وظیفه هدایت افراد و آگاه کردن آنها از حقیقت وجودی‌شان، باید عامل وحدت میان فردی نیز در نظر گرفته شود. این نگاه به بیلدونگ، به عنوان عامل وحدت‌بخش، را باید یک نگاه نوین در پرورش انسان دانست که فیثته برای شکل‌دهی به یک جامعه از آن استفاده کرده است. در نگاه فیلسوفان پیش از فیثته، اتحاد یک اجتماع و جامعه جهانی، بر اساس قراردادهای

اجتماعی بین مردم و دولت‌ها شکل می‌گرفت که این قراردادهای برای ممانعت از تضاد منافع و ستیز بین مردم، بنا شده بود. ولی فیثته با تعریفی که از انسان، امر اخلاقی و دانش ارائه داد، رسیدن به حقیقت مطلق و آزادی را غایت بیلدونگ انسانی قرار داد که از هرگونه منفعت شخصی تمیز داده شده است. وقتی محور بیلدونگ انسان، دانشی مطلق و آزادی ناب باشد، وحدتی فراگیر در هستی محقق می‌شود که می‌توان به کمک آن یک جهان‌وطن را در هستی شکل داد. آزادی در هر دو دوره فکری فیثته، اهمیتی خاصی دارد. هرچند این دو دوره فکری در تعریف آزادی مطلق در عمل انسانی به نظر متفاوت می‌رسند، اما درنهایت، فیثته در هر دو دوره فکری، آزادی مطلق را وابسته به امر جمعی و اجتماعی می‌داند که به وسیله یک بیلدونگ – چه در مقام هارمونی و چه در مقام یک دیسپلین تربیتی – از طریق وحدت جمعی محقق می‌شود.

### یادداشت‌ها

1. Bildung
2. cosmopolitan
3. self-concept
4. Tathandlung
5. selef-conciuousness
6. reflection
7. intellectual intuition
8. bilden
9. Self
10. Volk
11. I
12. practical reason
13. Wissenschaftler
14. Wissenschaftslehre
15. discipline
16. not-I
17. self sufficient
18. summon
19. god
20. image
21. Geist
22. first principle

### منابع

- Beiser, F. (2002). *German Idealism: the struggle against subjectivism, 1781-1801*. Massachusetts: Harvard University Press.
- Breazeale, D. (2010). *Fichte, German Idealism, and early Romanticism*. Amsterdam: Rodopi.
- (2016). *Fichte's addresses to the German nation reconsidered*. New York: State University of New York Press.
- Bykova, M. (2020). *Bloomsbury handbook of Fichte*. London: Bloomsbury Publishing.
- Fichte J. G. & Schelling F. W. J. (2012). *The Philosophical rupture between Fichte and Schelling: selected texts and correspondence (1800-1802)*. translated by Michael G. Vater. New York: State University of New York Press.

- Fichte, J. G. (2005). *The science of knowing, J. G. Fichte's 1804 Lectures on the Wissenschaftslehre*. translated by D. Schmidt. New York: State University of New York Press.
- (2005). *The system of Ethics*. translated by D. Breazeale. Cambridge: Cambridge University Press.
- (2009). *Addresses to the German Nation*. translated by G. Moore. Cambridge: Cambridge University Press.
- (2015). *Lectures on the theory of Ethics (1812)*. translated by B. Crowe. New York: State University of New York Press.
- (2021). *Foundation of the entire Wissenschaftslehre and related writings*. translated by D. Breazeale. New York: Oxford University Press.
- Forster, M. (2018). *Herder's philosophy*. New York: Oxford University Press.
- Hoeltzel, S. (2019). *The Palgrave Fichte handbooks*. Palgrave Macmillan.
- James, D. (2011). *Fichte's social and political philosophy property and virtue*. Cambridge: Cambridge University Press.
- (2015). *Fichte's Republic: idealism, history, and nationalism*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Wood, A. (2016). *Fichte's ethical thought*. New York: Oxford University Press.
- Zöller, G. (1998). *Fichte's transcendental philosophy, the original duplicity of Intelligence and Will*. Cambridge: Cambridge University Press.
- (2016). *The Cambridge companion to Fichte*. Cambridge: Cambridge University Press.